

وب‌کاوی، سرک کشیدن به پستوهای «وب» همراه با داروسازان وب‌نگار

به انتخاب: شاد. دات. کام

مقدمه

انسان‌های نخستین دلتنگی‌هایشان را روی دیواره سنگی غارها حک می‌کردند، نقش‌های حکاکی شده تا مدت‌ها از حیواناتی بود که دیده بودند یا می‌شناختند. اما با کشف خط، نقاشی به جایگاه خودش رفت و دیواره غارها خط خطی! شد. در دوره‌های نزدیک به معاصر دیوارنویسی یک راه پیام‌رسانی مجاز شد که در کنار راه مجاز روزنامه‌نویسی و راه کمتر (غیر) مجاز شب نامه‌نگاری! به پیام‌رسانی پرداختند.

* * *

به یادگار کشیدم فطی به دلتنگی

در این زمانه ندیدم رفیق یک رنگی

پس می‌شد گاه دلتنگی خطی کشید: به تنه درختی، به دیوار خانه‌ای و یا در دفترچه خاطراتی. آن‌چه را که همه می‌دیدند وجهی عمومی یافت و آن‌چه در دفتر خاطرات می‌آمد جنبه‌ای خصوصی پیدا کرد. حالا در هزاره سوم برپا کردن وبلاگ برای خاطره‌نویسی در آن وسیله‌ای شده است برای فریاد زدن دلتنگی یا شریک کردن همگان در آن‌چه پسندیده‌ایم، از آن خوشمان آمده و یا این‌که دلمان را به درد آورده. این دل مشغولی جهان مشغول برای کسانی مطلوب و مطبوع است که دل و دماغ نوشتن دارند و نیز مخاطبانی که وقت و حوصله گشت‌وگذار در فضای مجازی و مرور بر این نوشته‌ها.

از سر کنج‌کاوی کلمه «داروساز» را نشانه راه کردم و در هزارتوهای مجازی مجاز! رفتم جلو. گذارم به «وب‌کده‌هایی» افتاد گاه خواندنی و در مواردی دیدنی. به نظرم رسید که باید کار داروسازان یا دانشجویان جوانی باشند که هم روحیه نوجویی و نوگرایی دارند و هم آن قدر فرصت که هفته‌ای چند ساعت را صرف وب‌نگاری کنند و در فضای سایبر بگذارند تا هر عابر یا گذرنده‌ای آن‌ها را مرور کند لبخند بزند، غصه بخورد همدردی بکند یا ...

گزیده‌ای از آن‌چه را که دیدم از نظر تان می‌گذرانم. ابتدا آدرس وبلاگ می‌آید بعد یادداشت یا Post صاحب وبلاگ یا «وب‌کار». اگر خواستید خودتان سری به آن‌جاها بزنید و اگر سوغاتی مناسبی یافتید برای «رازی» بفرستید تا دیگران را نیز در لذت گردشگری‌هایتان شریک گردانید. حسن این گونه گشت‌وگذار این است که در هر وبلاگ به دیگران نیز لینک داده می‌شود و با یک غوطه ناگهان خود را در اعماق این کهکشان خواهید دید.

توضیح ضروری

- مسؤولیت صحت علمی مطالب انتخاب شده در صفحه «وب‌کاوی»، بر عهده صاحبان وبلاگ است.
- املا و انشای مطالب، سلیقه وب‌نگاران است و دخل و تصرفی در نحوه آن داده نمی‌شود.
- این مطالب باید در قالب دل‌مشغولی و تفنن داروسازان وب‌نگار، ارزیابی شود.



■ تو دکتري؟

یه روزیه خانم حدود ۶۰ ساله اومده بود درمانگاه و یه مشکل خیلی ساده داشت که بیشتر برمی گشت به مسایل روحی و روانی، منم بعد از معاینات لازم و تشخیص این که مشکلمش مهم نیست براش یه قرص نوشتم و دستور مصرفش رو هم دادم. دختر اون خانم که همراهش بود گفت که یه آمپول هم بنویسم که زودتر خوب بشه منم اول نوشتم ولی بعد یادم اومد که این خانم در خیل بیماری های زیادی که موقع شرح حال گفته بود. یکی از اون بیماری ها با این آمپول کنتراندیکه است. این بود که گفتم اگه این آمپول رو زرنی بهتره و همین قرص تا یکی دو ساعت دیگه مشکلت رو حل می کنه. در این لحظه بود که خانمه دیگه برآشفتم و گفت اصلا من برای چی باید ویزیت بدم؟ تو که هیچ کاری نکردی و هیچی برام ننوشتی! یه قرص که دارو نشد! اصلا تو مگه دکتري؟ تو ...!!!! حالا جالب اینجا بود که من هیچی به این خانم نگفتم و رفتم توی اتاقم که از چشمش دور باشم تا حساسیتش کمتر بشه و بره. اما پرسنل درمانگاه کوتاه نمی اومدن و هرچی بدوبیره از اون خانم می شنیدن! دو تا هم می داشتن روش و تحویلش می دادن!!! بالاخره خودم جداشون کردم از هم.

پ.ن: طبق آخرین اخبار رسیده، همین خانم محترم چند روز بعد که حالش بهتر شده اومده و

خواسته ازم! عذرخواهی و طلب حلالیت کنه، البته من به دل نگرفته بودم که حالا بخوام حلال کنم.

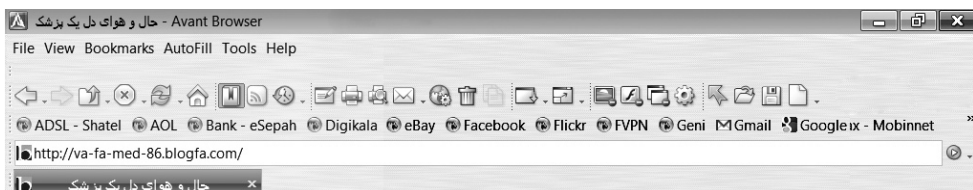
■ آقازاده چطوره؟

سرباز که بودم یه روز یکی از دوستان رییس بهداری سراسیمه با یه جواب آزمایش اومد توی بهداری و با عجله ازم خواست نتیجه آزمایش رو بهش بگم. آزمایش رو که نگاه کردم دیدم بله تست حاملگی همسر ایشون مثبت!

آقاهه حسابی دستپاچه شده بود و در عرض چند ثانیه از عرق خیس! و با یه لبخند ملیح بهش گفتم مبارکه حسابی درهم رفت و گفت: نه! باید ببرم یه جا که سقط کنه!!! آخه ما دیگه سنمون بالااست و از این حرفا گذشته و بچه ... های بزرگی دارم که تعدادشون هم کم نیست و ...

... اما من کلی باهاش صحبت کردم و از عوارض این کار برای مادر و غیرقانونی بودن و گناه بودن. براش گفتم و گفتم تا کمی آروم تر شد و گفت حالا برم فکر کنم.

چند ماه بعد دوباره اومد بهداری و این بار خوشحال بود و گفت که پسرش به دنیا اومده و خیلی خوشگل و دوست داشتنیه و خودش و خانمش خیلی از داشتنش راضی و خوشحال هستن و به برکت امام هشتم اسمش رو هم رضا گذاشتن و این که من خیلی کار خوبی کردم که اونارو از این کار منع کردم و حسابی



اون هم اینجوریش رو ندیده و نشنیده بودم. یه چیز جالبتر این که همون لحظه‌ای که سالیبوتامول رو جلوی خودم اسپری کرد، هنوز از دهنش اسپری رو در نیآورده بود که همه علایمش برطرف شد. اینجا بود که من به خودم گفتم خوب شد که آمینوفیلین براش نسخه نکردم!

■ اسپریم پوک

چند روز پیش در یکی از درمانگاه‌ها کشیک بودم که یه خانم و آقا اومدن که خانمه بسیار نگران و با حال روحی بدی نشون می‌داد و چشمش از فرط گریه متورم شده بود و می‌گفت خیلی حالش بده و فقط می‌خواد بخوابه! من هم آمپول‌هایی براش تجویز کردم و شوهرش رفت داروخونه تا داروها رو تهیه کنه و خانمه هم توی سالن انتظار منتظر موند. کمی بعد از رفتن آقاهه خانمه اومد و بهم گفت میشه به سؤال بپرسم؟ گفتم بپرس و خانمه گفت: یه آمپولی هست که بزتن و دیگه بچه‌دار نشن؟! خلاصه سرتون رو درد نیارم ماجرا از این قرار بود که آقاهه قبل از این خانم یه زن دیگه داشته و دو تا هم بچه از اون داره و چون با اون اختلاف داشته و نمی‌خواست بیشتر از این بچه داشته باشه، به توصیه یکی از دوستاش رفته یه آمپول از ناصر خسرو گرفته و تزریق کرده که عقیم بشه! (البته این طور که همسر جدیدش تعریف می‌کرد!)

ازم تشکر کرد.

مسلماناً من هم خیلی خوشحال شدم از این که خدا من رو سببی بر سر راه این خانواده قرار داد تا از کشته شدن یه طفل معصوم جلوگیری کنم. تازه الان پدر و مادرش هم کاملاً راضی هستن. خدا هم راضی، دیگه چی می‌خواستیم؟ خدا رو حسابی شکر کردم. امروز هم اون آقا رو دیدم و بهش گفتم آقازاده چطوره؟ گفت خدا رو شکر خوبه و امروز واکسن‌های یک سالگیش رو زدیم.

■ آلرژی به شلغم

یه روز یه خانمی با همسرش اومده بود درمونگاه و از همون اول که حرف می‌زد معلوم بود سخت نفس می‌کشه و خس خس سینه هم داره و همچنین پشت سر هم سرفه می‌کنه که دیگه مشخصه چیشه! کمی هم عصبانی بود و می‌گفت هفته پیش سرما خورده و به توصیه یکی از دوستاش شلغم خام خورده و حالش از اینی که امشب هست خیلی بدتر شده بوده و دارو و سرم گرفته تا خوب شده، اما دوباره امشب که دیده سرماخوردگیش خوب نشده باز هم شلغم خام خورده و همین طوری به سختی نفس می‌کشه و تندتند سرفه می‌کنه! به یاد قهوه تلخ و بادمجون خوردن مستشار افتادم.

خلاصه داروهای لازم تجویز شد و خانمه حالش خوب شد و رفت! اما من تا حالا آلرژی به شلغم

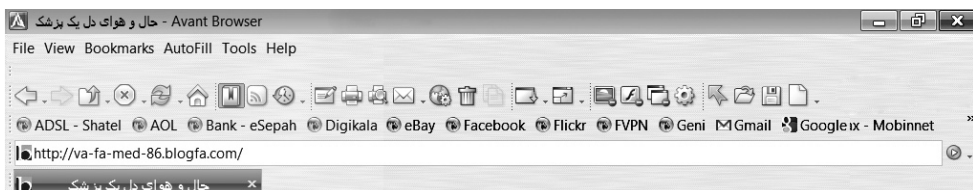
می‌گیرم و صد البته عواقب این کارش رو نمی‌دونه تازه جالب اینجا بود که هر لحظه چشم خانمه به در بود که مبادا شوهرش از راه برسه و بفهمه که اون داشته در این مورد با من صحبت می‌کرده و می‌گه تو رو خدا بهش هیچی نگو که اگه بفهمه من رو می‌زنه! موندم از این اوضاع قاراشمیش زندگی ان زوج ناسازگار چی بگم؟

حالا اگه کسی در مورد این آمپول اسپرم پوک کن چیزی می‌دونه به من هم بگه که یاد بگیرم!

روز عذرخواهی و سپاس

بالاخره ما هم نمردید بعد مدت‌ها یه تشکر و قدردانی از این بیماران محترم شنیدیم! این قدر که بد و بیراه و تهمت از هم‌وطنان عزیز شنیدم که یادم رفته بود می‌شه از پزشک تشکر هم کرد! حالا یه نفر هم نه و دو تا! یکی خانمی بود که حدوداً یک ماه پیش اومده بود برای معاینات جسمانی و با توجه به مشکلاتی که داشت، با دیدن نتیجه معاینه حسابی عصبانی شد و خودش و یه گردن کلفتی که با هم بود شدیداً خواستار عدم نوشتن مشکل بودند که البته توهین‌ها و تهمت‌هایی رو هم نثار بنده کردند و رفتند و امروز هم به دلیل این که مشککش نسبتاً حل شده بود اومده بود و کلی عذرخواهی و تازه دلایل خنده‌داری هم برای رفتار اون روزش بیان می‌کرد از جمله شلوغی صف بانک و ایرادگیری مشتری‌های

بعداً از همسر اولش جدا می‌شه و با این خانم که دختر عموش هم هست ازدواج می‌کنه و موقع ازدواج خانمه از آقاهه قول می‌گیره که علاوه بر نگهداری از دوتا بچه شوهرش خودش هم می‌خواد که یه بچه داشته باشه و آقاهه هم قبول می‌کنه و حتی می‌گه اصلاً دوتا داشته باش!! بعداً خوب بچه‌دار که نمی‌شن و می‌رن دنبال درمان و البته آقاهه تا اینجا قصه چیزی از قضیه آمپول و عقیمی به همسر جدیدش نگفته! بعد از تمام مراحل درمان که هردو ظاهراً سالم بودن، این مساله پیش میاد که پس چرا با وجود سالم بودن هر دو و خصوصاً سلامت کامل خانم این زوج بچه‌دار نمی‌شن؟ که در اینجا آقاهه بالاخره به آمپول عقیمی اعتراف می‌کنه و درگیری از همینجا شروع می‌شه که هنوز هم ادامه دارن! حالا جالبه که خانمه می‌گه آزمایش اسپرم شوهرش کاملاً سالمه اما اسپرمش پوک!!! حالا من موندم که چی بگم؟ می‌گم من که همچین آمپولی نمی‌شناسم! اونم می‌گه تمام دکترایی هم که ما تا حالا رفتیم همین رو گفتن! می‌گم حالا چرا خودت رو داری می‌کنشی برای بچه داشتن؟ اگه بچه نداشته باشی نمی‌میری اما اینطوری خودت رو می‌کنشی! اما خانمه اصلاً گوشش به این حرفا بدهکار نیست و فقط حرف خودش رو می‌زنه و می‌گه آدم دیگه به فامیل هم نمی‌تونه اعتماد کنه و من هم می‌گم تازه آدم به خودشم دیگه نمی‌تونه اعتماد کنه! می‌گه ازش طلاق



پوشیده شده و توی قاب چپ هیچی نیست و توی اون یکی برعکس) و بدون وارد کردن فشار با دست به چشمی که باید بسته باشه و نیز جلوگیری از انواع تقلب، معاینه چشم انجام بشه.

حالا این خودش شده یه موضوع و ماجرای بسیار خنده دار

اولش این که به بعضی ها که می گم برید پشت خطی که روی زمین کشیده شده بایستید، می رن روی خط و پشت به من و رو به تابلو می ایستن و منتظر دستور بعد می مونن!! به بعضی ها که پشت خط قرار گرفتن می گم روی صندلی کنارتون دو تا عینک هست که یکیشو بزیند به چشمتون می گن نه ممنون ما عینکی نیستیم!!! یا این که می گن هردو تا رو با هم بزینم به چشممون؟! یا حتی بعضی راه می افتن دور اتاق به دنبال اون «صندلی کنارشون» که بهشون گفتم تا پیداش کنن و من به چه مصیبتی باید راضی شون کنم تا برگردن سر جای قبلی روی همون خط مذکور! بعضی ها اول به اون سمتی از فریم عینک که شیشه نداره قبل از اینکه بزین به چشمشون یه فوت گنده می کنن!! جالبترینش این بود که یه بار به خانم بعد از اتمام معاینه می گفتم دکتر شیشه های عینکتون خیلی کثیف بود و باعث شد من همه Eها رو تار ببینم!!! یکی نبود بهش بگه بابا اعتماد به نفس! حالا بماند که بعضی ها حتی نمی تونن عینک رو درست به

مغازهاش!! دومی هم آقایی بود که ۱۰ روز قبل اومده بود و ادعا می کرد که به دلیل اجیل و هله هوله های شب یلدا فشارش بالا رفته ۱۹۰/۱۲۰ و با فشار خون مشکلی نداره و خواهش می کرد که براش تایید کنم که من این کار رو نکردم بلکه دارودرمانی توصیه شد و دوباره امروز اومده بود که فشارش ۱۰۰/۱۵۰ بود و دیگه قابل قبول شده بود. جالب اینجا بود که می گفتم خدا خیرت بده و کلی دعای دیگه بابت این که تو این ده روز هم کلا حالش خیلی بهتره، هم سرش دیگه درد نمی کنه و هم شبها بهتر می خوابه! من هم گفتم خدا رو شکر که این معاینات باعث شد که مشکل شما حل بشه.

کاشکی این بزرگواران و دیگرانی هم که در آینده خواهند آمد متوجه بشن که برای سلامت خودشون این توصیه های به ظاهر سختگیرانه بهشون می شه!

■ ماجراهای عینک ضد تقلب

فکر کنم قبلاً هم نوشته بودم که برای یکی از ارگان ها معاینه جسمانی انجام می دم که معاینه حدت بینایی هم یکی از اجزای این معاینه است. هنگام معاینه جداگانه چشمها هم برای جلوگیری از تقلب دو تا عینک داریم که اصلاً هیچ شیشه ای در فریمهاش نداره و فقط در هر کدوم یه کاغذ رنگی در یکی از فریمها هست که با اون چشم چیزی دیده نشه (یعنی یکی قاب سمت راستش با کاغذ



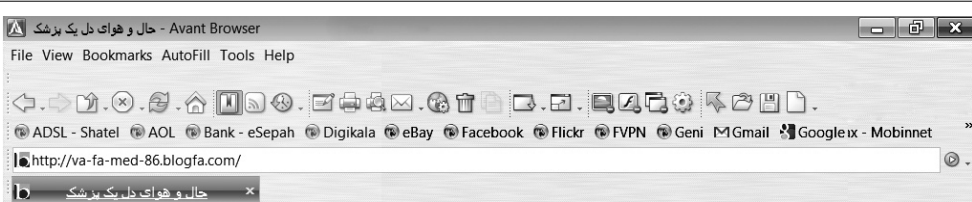
عبارت «به سمت»، «به طرف» یا حتی «به سمت ...طرف» رو می‌گن یعنی مثلاً به طرف راست، به طرف چپ و همین‌طور تا آخر.

بعضی هم هستن که به هیچ شکلی نمی‌تونن جهت رو بگن و مجبور می‌شم از شون بخوام که با دست جهت رو نشون بدن (البته اکثراً همین‌طور دوست دارن که با دست نشون بدن اما اگه من بخوام برای هر نفر حدود ۱۵ بار سرم رو به طرف تابلو و بعد به اونا بچرخونم دیگه گردن برام نخواهد موند!) اما این هم باز مشکلاتی داره مثلاً برای یه مورد دست طرف به سه جهت تندتند می‌چرخه چون شک داره که کدوم درسته و اینجاست که من گیج می‌شم اساسی! یکی از همین آدم‌ها که هی به جهت یکی از Eها شک داشت، سرم رو که از تابلو به سمت اون چرخوندم دیدم دو تا دستش دارن تو هم گره می‌خورن و البته خودش هم از کارش خندش گرفته بود!! بعضی‌ها هم هستن که اولین E رو با دست نشون می‌دن ولی من سرم به طرف تابلو و منتظرم که جهت رو بگه و فکر می‌کنم که خوب نمی‌بینن و صبر می‌کنم تا خوب ببینن و بعد بگه تا این که دیگه خیلی زمان می‌گذره و من برمی‌گردم به طرفش و می‌بینم خیلی مؤدب و خندان دستش رو گرفته به طرف بالا!

خلاصه هر روز ما جریاناتی داریم!

چشمشون بززن!! بعضی‌ها هم تا عبارت «صندلی کنارتون» رو از من می‌شنوند بدون این که صبر کنن حرفم تموم شه خیلی شیک و با هر سختی که هست صندلی رو می‌کشن روی خط و با تمام کلاس و استیل می‌شینن روش و منو نگاه می‌کنن!! عده قابل توجهی هم از این که باید عینک به چشمشون بززن کلی بهشون برمی‌خوره و می‌گن من تا حالا اصلاً عینک نزدم!

حالا از عینک که بگذریم با خود تابلوی اسنلن هم کلی مشکل داریم. عده زیادی نمی‌تونن ببینن و چشم‌هاشون ضعیفه اما معترض به تابلو می‌شن که چرا ریزه و یا من چشمم کامل می‌دید الان چرا نمی‌بینم؟ یا نور کمه یا زیاده! یه بنده خدایی هم بود که دیدم از همون خط ۰/۱ داره همه رو غلط می‌گه اما بهش نمی‌یومد که نبینه!! نگو بنده خدا نمی‌دونست که باید جهت دندونه‌دار رو بگه و همین‌طوری الکی چپ و راست و بالا و پایین می‌گفت! اکثر افراد هم که با چپ و راست مشکل دارن. اعم از باسواد و بیسواد و پیر و جوان و زن و مرد! بعضی‌ها می‌گن ما داریم براساس جهت تو که روبه‌روی ما نشستی می‌گیم! بعضی‌ها هم که یکی در میون یادشون می‌ره که چپ کدومه و راست کدوم و جالب‌ترین مورد آقای بود که هردوی چپ و راست رو می‌گفت بغل! عده‌ای هم هستند که با تمام توان در هر مورد قبل از اعلام جهت



این بود که راهی شبکه بهداشت شدم و اونجا هم که جریان رو شنیدن بو بردن که قول و قرار زیرمیزی بوده و اینها!! خلاصه این یکی دو ساعت یکی از بدترین ساعات زندگیم بود و از تعجب داشتم شاخ درمی‌آوردم که همکارم با من هم اینطوری رفتار می‌کنه!! در نهایت با راهنمایی مسؤولان شبکه رفتم مطب یه خانم دکتر دیگه و ازش خواستم که بیاد وزایمان رو انجام بده و اون هم قبول کرد، بهش هم گفتم که پول هرچی باشه می‌دم اما اون گفت نه لازم نیست و من که همکارشم چرا این حرف رو می‌زنم؟؟!! و گفت که وظیفه است و چیزی نمی‌خواد!! اما عصر که موقع اومدنش شد و از لیبر باهاش تماس گرفتن، خانم دکتر فرمودن که اول با من توسط مامای بخش مبلغ طی بشه و بعد که OK شد گفت حالا میام!!

حالا از شبکه هم هی گیر دادن می‌گن بیا از هر دوی این خانم دکتر شکایت کن منم می‌گم بی‌خیال! قابل توجه خانم دکتر وزیر که می‌گه در بیمارستان‌های دولتی اصلاً زیرمیزی وجود نداره!!

باز به غیرت اون آقای دکترتی که توی یکی از بیمارستان‌های خصوصی تهران پسر رو ختنه کرد و وقتی فهمید من پزشکم از پولی که بیمارستان براش در نظر داشت ۵۰ درصدش رو تخفیف داد و زیرمیزی هم نگرفت. بازم قابل توجه خانم وزیر!!!

زیرنویس

* زایمان طبیعی = Natural vaginal delivery

■ با ما به از آن باش که با خلق ایرانی

حدود ۵۰ روز پیش خداوند به ما یه پسر گل داده که البته منظور از اعلام این مطلب بیان مساله‌ای است که خودم هم نمی‌دانم گریه‌آور یا خنده‌آور؟ ماجرا از این قراره که همسر من پیش یه خانم دکتری برای پیگیری prenatal می‌رفت که البته تا آخر دوران بارداری همون خانم پزشکش بود و آخرین باری که ویزیت انجام شد به خانم گفت که ۲۰ روز بعد برای آخرین ویزیت بیا و اگه می‌خوای خودم برایت NVD* انجام بدم همون ۲۰ روز دیگه که میای حق‌الزحمه - استغفرالله یه وقت فکر نکنید منظور من زیرمیزی معروف بوده‌ها!!! - رو هم بیا. ما هم با پول آماده شده منتظر اون روز بیستم بودیم که البته به خواست خدا مراحل زایمان زودتر از اون ۲۰ روز موعود شروع شد و نیمه شب ما رو راهی بیمارستان کرد. صبح که شد از بخش زایمان به خانم دکتر مذکور زنگ زد که گفت من نمیام ولی اگه مشکلی بود بهم خبر بدین! هر چی گفتیم که شماره‌ای چیزی ازش بهمون بدن که ندادن تا زنگ بزمن بهش بگم بابا من که توی این شهر فسقلی فرار نمی‌کنم پولت رو همون موقع که رسیدی توی بیمارستان بهت می‌دم بعد برو توی لیبر!! نمی‌دونم یعنی واقعاً فکر می‌کرد بهش پول نمی‌دیم؟؟

بالاخره بعد از یکی دو ساعت فهمیدیم که خبری از هیچ دکتری نیست که بیاد و NVD برای ما بگیره!